جلسه 213- 1455

**یک‌شنبه - 10/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از اینکه آخرین تفسیر در کلام مرحوم شیخ و صاحب کفایه را عرض کنیم، مطلبی در تعلیقه بحوث در تأیید فرمایش مرحوم نائینی ذکر کرده اند به بیان فنی، که مناسب است اجمالا به آن اشاره کنیم وجواب بدهیم.

تعلیقه بحوث: عدم اطلاق محمول نسبت به ازمنه، وعدم کفایت متمم الجعل با قطع عام در زمان اول

در تعلیقه بحوث گفته اند اگر خطاب ما مطلق باشد مثل العقد لازم، البته مقصود اطلاق به لحاظ محمول است، والا العقود لازمةٌ و کل عقد لازمٌ هم همین بیان در آن جاری است، مهم این است که محمول اگر اطلاق داشت و نه عموم ازمانی که بگوید العقد لازم فی جمیع الازمنة، بلکه فقط گفت کل عقد لازم. در اصول گفته اند که محمول اطلاق شمولی ندارد، بر خلاف موضوع، اگر شما بگوئید العالم نافع، موضوع اطلاق شمولی دارد شامل فقیه می شود شامل مفسّر می شود، اطلاق شمولی دارد، اما محمول اطلاق شمولی ندارد، نافع بودن عالم به معنای این نیست که هم نفع مادی دارد و هم نفع معنوی دارد. خیر، صرف الوجود نافع بودن برای هر فردی از افراد عالم ثابت است. یا اگر شما بگوئید زید عالم معنایش این نیست که زید هم فقیه است و هم مفسر است، محمول اطلاق شمولی ندارد. و این مطلب مسلّمی است.

حالا در تعلیقه بحوث گفته اند کل عقد لازمٌ مثل اینکه نسبت به حصص عرضیه اطلاق شمولی ندارد نسبت به حصص طولیه هم اطلاق شمولی ندارد، یعنی نمی گوید در این آنِ اول لازم است در آنِ دوم لازم است در آنِ سوم لازم است، این می شود اطلاق شمولی به لحاظ حصص طولیه. همانطور که محمول اطلاق شمولی نسبت به حصص عرضیه ندارد، زید عالم یعنی فقیه فیلسوف مفسّر نیست، بلکه به معنای این است که صرف الوجود عالم است، نسبت به حصص طولیه هم اطلاق شمولی ندارد. پس مفاد کل عقد لازم می شود کل عقد له صرف وجود اللزوم ولو فی الجملة فی زمان مّا.

بعد ایشان گفته است که حال که مدلول این خطاب اطلاق نداشت نسبت به جمیع ازمنه، ما نیاز به متمم الجعل داریم، متمم الجعل حال یا دلیل لغویت است که لغو است جعل لزوم آنامّا برای عقد یا دلیل آخری دارد این مهم نیست، نتیجه این متمم الجعل تشکیل یک مدلول التزامی است که اذا ثبت اللزوم فی زمان فیبقی و یستمر الی الابد، این مدلول التزامی موضوعش ثبوت لزوم است واقعا در یک زمانی از ازمنه برای عقد، شما در بیع الغبن مثلا یا در بیع معاطاتی که قبل از تصرف احد المتبایعین عقدِ جائز است و لازم نیست کما علیه المشهور، شما از کجا احراز می کنید ثبوت لزوم را برای این بیع فی زمان من الازمنه تا بگوئید مستمر الی الابد؟ بلکه در جائی که تخصیص در اثناء وارد می شود مثل بیع الغبن که بعد از تبیّن غبن و قبل از انقضاء فوریت لزوم بیع ساقط می شود، برفرض احراز کنید که قبل از تبین غبن این بیع الغبن لازم بود، برفرض این را احراز کنید، اما دیگر متمم الجعل نمی تواند استمرار او را بیان کند، چون این دیگر استمرار نیست، بعد از اینکه تبین غبن شد این لزومی که برفرض قبل از تبین غبن بوده است از بین برود و بعد از انقضاء زمان فوریت برگردد که این استمرار نیست، ومتمم الجعل بیش از استمرار ما حدث من الحکم فی زمان را بیان نمی کند.

اقول: این مطلب به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای اینکه:

استاد: اولا: اطلاق حمل کافی است

اولا: محمول نسبت به حصص عرضیه ولو اطلاق شمولی ندارد، العالم نافع نمی گوید نافع است مادیا و معنویا، ولکن ظاهر اطلاق حمل این است که اتحاد است بین این موضوع و محمول. مثل اینکه شما می گوئید آتش گرم است ولی محمول اطلاق شمولی ندارد که هر نوعی از گرمی را برای آتش اثبات کند، مثل اینکه نافعٌ اطلاق شمولی ندارد که هر نوع از نافع بودن را برای عالم اثبات کند، اما مفاد اطلاق حمل این است که بین آتش و گرم بودن اتحاد است، اگر یک آن آتش سرد باشد دیگر اطلاق حمل صحیح نیست که بگوئیم آتش گرم است. این خطاء فاحش است که ما استمرار صرف الوجود محمول را برای موضوع مادام الموضوع موجودا انکار کنیم واین را با بحث انکار اطلاق شمولی محمول خلط کنیم.

سؤال وجواب: خلاف اطلاق حمل است، زید خوش اخلاق است، بعد شما بگوئید که زید خوش اخلاق است در آن روزی که پولدار است ولی شما وقتی رفتید در خانه زید که آخر ماه بود حقوقش تمام شده بود بداخلاقی می کرد، خب شما اعتراض می کنید به آن مخبر که می گفت زید خوش اخلاق است، به او می گوئید پس چرا نگفتید زید خوش اخلاق است در زمانی که پول در جیبش هست، این خلاف اطلاق حمل است که تو بگوئی زید خوش اخلاق است.

این ربطی ندارد به اطلاق شمولی محمول به لحاظ حصص عرضیه که انکار می شود این اطلاق شمولی و هو الصحیح.

ثانیا: ثبوت فی الجمله کافی برای بعد التخصیص

ثانیا: برفرض کل عقد لازم اطلاق شمولی به لحاظ استمرار لزوم فی جمیع الازمنه نداشته باشد، متمم الجعل که دلیل لغویت است این ظاهر در این است که موضوعش ثبوت این قضیه مهمله است نه ثبوت لزوم در یک زمان معین واقعا. ثبوت این قضیه مهمله است که کل عقد لازم فی الجمله. خب این شامل بیع الغبن هم می شود، دارد می گوید بیع الغبن هم لازم است فی الجمله، اگر بیع الغبن در یک زمان لازم نبود که تکذیب این خطاب بیع الغبن لازم فی الجمله لازم نمی آید، ما به عموم افرادی کل عقد لازمٌ فی الجمله تمسک می کنیم اثبات می کنید که بیع الغبن هم لازم فی الجمله.

مگر شما بفرمائید که شاید آن حصه از لزوم به لحاظ ما قبل تبین غبن باشد، و او مقطع شده است.

می گوئیم متمم الجعل را باید ببینیم که مفهوم اسمی استمرار را بیان می کند یا واقع ثبوت حکم را؟ اگر واقع ثبوت حکم را بیان می کند اطلاقش اقتضاء می کند ثبوت این حکم را که با متمم الجعل بیان شد فی کل زمان من الازمنه الا ما خرج بالدلیل.

عدم اطلاق دلیل متمم الجعل که از ناحیه لغویت باشد

بله! اگر ما محتاج متمم الجعل بشویم ممکن است شما گیر بدهید که حق هم دارید، یا بگوئید محذور لغویت پیش نمی آید که بیع الغبن قبل از تبین غبن لازم باشد بعد از تبین غبن دیگر جائز باشد الی الابد.

بله این اشکال واردی است.

یا بگوئید قدر متیقن از متمم الجعل اثبات استمرار به مفهوم اسمی است، چون دلیل لفظی که ندارد متمم الجعل، اخذ به قدر متیقن می کنیم. قدر متیقنش حکم به استمرار لزوم ثابت آنامّا است به معنای اسمی استمرار.

و یا قدر متیقنش این است که اگر لزوم در زمان قبل از شک ثابت بود فهو باق فی زمان الشک، ودر بیع الغبن در زمان شک که حساب می کنیم که روز شنبه است بعد از انقضاء فوریت خیار غبن، نمی توانیم بگوئیم در زمان سابق بر شک که روز جمعه بود این لزوم ثابت بود فهو باق.

بله این اشکال ها بجاست، اگر ما محتاج متمم الجعل بشویم متمم الجعل چه محذور لغویت باشد چه یک وجه آخری، چون اطلاق لفظی ندارد ما دچار مشکل می شویم. اگر مقصود از اشکال این باشد ما اشکال را قبول داریم.

ولی الذی یسهل الخطب اینکه ما نیازی به متمم الجعلی زائد بر ظهور خود کل عقد لازم نداریم. خود کل عقد لازمٌ بیان می کند به اطلاق حمل که هر عقدی متحد است با لزوم الا ما خرج بالدلیل و فی الزمان الذی خرج بالدلیل. ما نیاز به متمم الجعل نداریم تا ما را به سراغ یک فرد بخیلی بفرستید به نام متمم الجعل که اطلاق ندارد گشاده دست نیست ما مجبوریم اخذ به قدر متیقن از او بکنیم. این راجع به این مطلب.

کسانی که علاقه مند هستند اشاره می کنم ایشان خودشان در کتاب اضواء خواسته اند جواب بدهند از این مطالب خودشان در تعلیقه بحوث، ولکن به نظر ما کتابی که در اضواء داده اند قانع کننده نیست و جواب صحیح آن چیزی است که ما عرض کردیم.

تفسیر چهارم: مباحث الاصول: مفاد دلیل اول ثبوت الحکم است ومفاد دلیل دوم استمرار

تفسیر چهارم برای کلام شیخ به تفصیل بین ظرف بودن زمان وقید بودن زمان: گفته می شود و در مباحث الاصول گفته اند نقلا از آقای صدر که هذا الاحتمال لعله احسن الاحتمالات فی تفسیر کلام الاصحاب فی المقام، که بگوئیم مرادِ شیخ اعظم از ظرفیت این است که خطاب عام ظاهر باشد در حکم مستمر، مثل اکرم العلماء دائما که مثالی است که خود شیخ زده است برای ظرف بودن زمان، و مقصود از حکم مستمر حکم ثبوتی مستمر نیست، مثل لزوم عقد که یک حکم واحد مستمر است، نه، حکم مستمر اثباتی ولو حکم انحلالی باشد، مثل وجوب اکرام زید به وجوب مستمر، ولو وجوب اکرام زید در هر حال انحلالی است، هر آن شما لازم است امتثال کنید وجوب اکرام زید را، واگر آن آن امتثال نکردید عصیان کردید آنِ بعد باید امتثال کنید، وجوب اکرام کل عالم انحلالی است ولکن لسان اثباتش می تواند اکرم العلماء دائما باشد که مفادش وجوب مستمر است. که نتیجه این خطاب تفصیلی است که مرحوم صاحب کفایه داده است که فرموده است که اگر حکم در وسط منقطع بشود، مثل بیع الغبن که لزومش در وسط منقطع شده است بعد از تبین غبن، خب دیگر این لزوم اگر باشد لزوم مستمر نیست بلکه لزوم متقطع است.

در مباحث الاصول گفته اند می شود ما جوری تقریب کنیم این بیان رابع را که با مدعای شیخ اعظم هم بسازد، مدعای شیخ اعظم این است که اگر تخصیص به فردی در اولین زمان هم باشد مثل تخصیص بیع معاطاتی به مجرد شروع بیع از اوفوا بالعقود که تا زمان اتلاف احد العوضین می دانیم این بیع معاطاتی لازم است کما هو المشهور بعدش شک داریم در لزوم، گفته اند می شود باز جوری احتمال رابع را بیان کنیم که مدعای شیخ انصاری ثابت بشود:

وآن این است که فرض کنیم دو دلیل داریم: دلیل اول فقط مفادش ثبوت حکم است در زمان اول، دلیل دوم مفادش استمرار این حکم حادث در زمان اول است الی الابد. خب این می شود مدعای شیخ اعظم. چرا؟ برای اینکه وقتی تخصیص خورد بیع معاطاتی در اولین زمان، مدلول مطابقی دلیل اول که می گفت لزوم عقد حادث می شود عند حدوث العقد در اولین زمان، آن مدلول مطابقی از کار افتاد، بعد چطور به این دلیل ثانی تمسک کنیم که موضوعش به نحو قضیه شرطیه این است که اذا ثبت اللزوم فی الزمان الاول فهو مستمر؟

اگر اینجور تقریب کنیم می شود تقریب کلام شیخ اعظم، چون مدلول مطابقی خطاب اول فقط حدوث حکم را در زمان اول بیان می کند، خطاب دوم می گوید الحکم الجادث فی الزمان الاول مستمر، اگر تخصیص خورد بیع المعاطاة در زمان اول دیگر موضوع ندارد خطاب دوم، و اگر تخصیص بخورد یک بیعی مثل بیع الغبن در اثناء بعد از تبین غبن، مستمر بودن موضوع ندارد، این دیگر متقطع شد تکه تکه شد مستمر نشد این لزوم.

اگر این تقریب را بگوئیم کلام شیخ انصاری درست می شود.

استاد: موردی در فقه نداریم که استمرار اسمی در دلیل اخذ بشود

اقول: انصاف این است که همانطور که در مباحث الاصول گفته اند که گفته اند ما موردی در فقه نداریم که عنوان اسمی استمرار در خطاب اخذ بشود، در غیر فقه داریم مثلا "فی یوم نحس مستمر"، اما در فقه نداریم این عنوان مستمر را.

وبرفرض هم این عنوان مستمر در فقه پیدا شود، بگردند با این امکانات تتبع یک جایی پیدا کنند که گفته اکرام العلماء واجب بوجوب مستمر، آقا همانطور که ما دیروز عرض کردیم مستمر عنوان مشیر است به واقع استمرار، عرف اینجور می فهمد. در همان فی یوم نجس مستمر، می گوید روز 13 روز نحس مستمر است، احتمالا این آیه را هم بعضی ها به روز 13 تفسیر می کنند دیگر، معنایش این نیست که اگر ظهر چلوکباب آوردند نحسی روز سیزده با آن چلوکباب و جوجه کباب و اینها موقتا برطرف شد و بعد دومرتبه نحسی شروع شد تگرگ و سیل و اینها آمد پس این دیگر یوم نجس مستمر نیست؟ نه واقع استمرار هست الا ما خرج بالدلیل، واقع استمرار یعنی ثبوت این نحوست فی کل آن من الآنات، دلیل خارجی آمده گفته الا فی هذا الآن. اشکال ندارد.

ظهور "یوم" در یوم کامل با تخصیص یک زمان مخدوش میشود ولی قابل تمسک برای بقیه روز هست

و تعجب این است که با این مطالبی که انصافا مطالب درستی هم هست و ما هم قبول داریم تعجب از صاحب کتاب اصوآء وآراء است، ایشان گفته اند اگر شارع بیاید عنوان یوم را موضوع قرار بدهد، بگوید اکرم کل عالم یوم الجمعه، بعد وقتی سائل سؤال می کند هل علیّ ان اکرم زید عند زوال یوم الجمعه امام بفرماید لا، امام در جواب سؤال می فرماید دیگر عند الزوال در آن یک ساعت اکرام زید واجب نیست، ایشان می گوید دیگر نمی شود اکرام زید را قبل از ظهر و بعد از ظهر اثبات کنیم. چون این دیگر اکرام یوم نیست اکرام اقل من یوم است.

اقول: انصافا این مطالب غیر عرفی است، مگر یوم نص است در یوم کامل؟ ظهور دارد در یوم کامل، خب جمع عرفی می آید می گوید اکرم کل عالم یوم الجمعة الا انه یجوز ترک اکرام زید ساعةً من یوم الجمعة و هی ساعة الزوال. بگوید اکرم کل عالم شهرا خب می شود لاتکرم زیدا فی یوم العاشر من الشهر، خب این یعنی رفع ید از عنوان شهر است یا نه رفع ید از ظهور شهر است؟ خب رفع ید از ظهور شهر به قرینه اقوی چه اشکالی دارد.

ولذا حق در مسئله این است که عام چه زمان در او قید باشد و چه ظرف، و در ظرف بودن و قید بودن چه به قید متصل باشد و چه به قید منفصل، اگر تخصیص خورد یک فرد، حالا یا در اولین زمانِ عام تخصیص بخورد یا در اثناء، فرق نمی کند ما رجوع می کنیم به این عام.

عدم تحیر عرف در اخذ به عام، مخصوصا بناء‌ بر اصل عملی بودن عموم وعدم لزوم وثوق

و اینکه آقا زنجانی فرموده اند عرف متحیر می شود می گوید شاید این فرد اصلا مورد نظر مولا نبود در هنگام بیان عام، آقا مگر ظهور از باب افاده وثوق حجت است؟ خود شما می گوئید اصالة العموم از اصول عملیه است نه از امارات عند العقلاء، یعنی عقلاء حجت می دانند عموم عام را ولو وثوق پیدا نکنند، ولو ظن به خلاف کلام مولا پیدا کنند.

استثناء دو مورد از رجوع به عام 1- مورد تقید به مفهوم اسمی استمرار

بله همانطور که آقای خوئی فرموده اند در دو مورد ما ملتزم می شویم که به عام نمی شود رجوع کرد:

مورد اول: این است که واقعا خطاب عام یا به مقید متصل یا منفصل مفهوم اسمی استمرار و اتصال را افاده کند، که ظهور در مشیر بودن نداشته باشد، بلکه ظهور داشته باشد یا محتمل الظهور باشد در اینکه نخیر اتصال و وحدت حکم مد نظر مولاست، یجب اکرام العلماء بوجوب متصل غیر منقطع. خب بله اگر تخصیص در اثناء وارد بشود دلیل نداریم بر عود حکم، چون حکمی که برمی گردد و عود می کند دیگر حکم متصل و غیر متقطع نیست، ولکن لم یثبت لهذا الفرض مورد فی الفقه ابدا.

2- مدلول خطاب عام حدوث عند الحدوث باشد

مورد دوم: و هو المهم که خطاب عام فقط حدوث عند الحدوث را بگوید، بقاء عند البقاء مدلول التزامی باشد، بعد این حدوث عد الحدوث در یک جا تخصیص بخورد، معلوم است نمی شود به این خطاب عام رجوع کرد.

مثال ذلک: دلیل داریم که ما اصابه النجس یغسل، مخصص آمد سیره متشرعه گفت اگر جسد حیوان ملاقات با نجس کند نیاز به غسل ندارد. ما گفته ایم پس دلیل یَغسل تخصیص خورد، یغسل کل ما اصابه ذلک الماء القذر الا جسد الحیوان، ولذا گفتیم اصلا دلیل نداریم بر نجاست جسد حیوان با ملاقات نجس.

حالا این حیوان بیچاره توسط یک ذابح ذبح شد ولی هنوز عین نجس روی پوستش هست یا روی منقارش هست، البته خشک است دیگر خیس نیست. یک کسی می گوید خب تا حالا دلیل داشتیم که لازم نیست شستن جسد این حیوان، بعد از اینکه دلیل و سیره نداریم تا حالا سیره داشتیم، مرغ زنده را نمی روند بشورند وقتی منقارش نجس می شود، اما وقتی سر مرغ را بریدند منقارش که خون خشک دارد یا پایش عذره یابسه دارد که در روایت هم دارد تطأ العذره، آیا آنها را هم نمی روند بشورند؟ ممکن است بروند بشورند دیگر، سیره نداریم دیگر. آیا می شود رجوع کنیم به یغسل کل ما اصابه ذلک الماء القذر؟ ابدا، چون ظهور یغسل حدوث نجاست است عند حدوث الملاقات، اما بقاء النجاسة ما لم یغسل این یک مدلول التزامی است، این از باب این است که کل نجس یبقی نجسا حتی یغسل.

شکی در این استثناء دوم نیست وما این استثناء دوم را قبول داریم.

متعلق وجوب خمس حدوث فائده است وبقاء خمس مدلول التزامی است، فلایجب الخمس بعد از استغناء از موونه

فقط یک فرع فقهی هست که او مورد بحث است که ما قبلا مطرح کردیم، ما بعید نمی دانیم در استغماء عن المؤونه همین را بگوئیم، این خانه ای که تا حالا مؤونه ات بوده است، الخمس فیما افاد الناس به نظر ما بعید نمی دانیم ویا لااقل خلاف این برای ما ثابت نیست و همین کافی است که به این معنا باشد که یحدث الخمس عند حدوث الفائدة، اما بقاء خمس به بقاء فائد مادامی که تخمیس نکنید این مدلول التزامی است، خب دلیل مخصص می گوید که حادث نمی شود خمس در مؤونه سنة، بلکه بعد از استغناء از مؤونه دیگر اگر ما بگوئیم این خمس دارد حدوث الخمس عند حدوث الفانده نمی شود، به کدام دلیل می خواهیم استدلال کنیم. این مطلبی است که آقای خوئی هم در بعضی از ابحاثشان دارند. البته این نظر مورد بحث و نزاع هست، مراجعه به جزوه کنید که ما یک بحث مختصر فقهی مختصر راجع به این کرده ایم.

اگر مفهوم اسمی استمرار اخذ بشود فرقی بین متعلق وحکم نیست

یک نکته هم در پایان این تنبیه عرض کنم:

وآن این است که ما عرض کردیم موردی برای اینکه مفهوم اسمی استمرار اخذ بشود ما نداریم. اما این را بگوئیم که کسانی که فرض می کنند مفهوم اسمی استمرار اخذ می شود نباید تفصیل بدهند بین اینکه این مفهوم اسمی استمرار قید حکم باشد یا قید متعلق حکم. مرحوم نائینی آمد گفت الاکرام الابدی و المستمر واجب اشکال ندارد روز شنبه که شد می توانیم رجوع کنیم در وجوب اکرام زید به این عام، ولی اگر می گفت اکرام العالم واجب بوجوب مستمر نمی توانیم رجوع کنیم. خب این هم از عجائب است، خب آقا اگر متعلق هست الاکرام المستمر للعلماء واجب خب دیگر اکرام زید روز پنجشنبه و روز شنبه که روز جمعه در آن استثناء هست که اکرام مستمر و ابدی نخواهد بود چه جور آنجا شما می گوئید رجوع می کنیم به عام؟

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

مطالبی هست که من دیگر من متعرض نمی شوم.

## تنبیه چهاردهم: اشتراط بقاء الموضوع

مرحوم شیخ: لزوم بقاء موضوع در استصحاب

مرحوم شیخ فرموده است که شرط است در استصحاب بقاء موضوع،

اشکال اول: عدم جریان استصحاب مفاد کان تامه

و این منشأ شده که اشکال بشود به شیخ که آقا گاهی استصحاب به نحو مفاد کان تامه است، استصحاب بقاء حیات زید بقاء وجود زید، موضوع چیست که شرط است بقاء او؟ خب اگر ما احراز کنیم بقاء زید را برای چی استصحاب می کنیم؟ فقط بیان شمای جناب شیخ در استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه می آید که بگوئیم کان زید عادلا والان کما کان، بعد بگوئیم خب شرط است احراز وجود زید، باید احراز کنید زید هست تا بگوئید قبلا عادل بود الان هم عادل است.

اشکال دوم: کفایت استصحاب صفت در کان ناقصه بدون احراز بقاء موصوف

واشکال دوم به مرحوم شیخ این است که همین هم لازم نیست، چه لزومی دارد ما احراز کنیم بقاء زید را برای استصحاب عدالت او، اگر بقاء عدالت زید خودش تمام الموضوع است برای اثر شرعی، استصحاب می کنیم بقاء عدالت زید را، ولو شک داریم در وجود زید، مهم نیست، مثل اینکه مردی نمی دانست زنش مرده یا نه، حالا می خواهد استصحاب کند بقاء زوجیت آن زن را. اشکال ندارد، لازم نیست احراز کند بقاء حیات زوجه را. اثر شرعی این استصحاب بقاء زوجیت این است که خواهرش را نمی تواند بگیرد، ما نیاز نداریم به احراز بقاء موضوع حتی در استصحاب به نحو مفاد کان ناقصه.

بله اگر موضوع مرکب باشد از مثلا دالت زید و وجود زید، خب دو تا استصحاب جاری می کنیم، هم استصحاب می کنیم وجود زید را، جزء الموضوع است، و هم استصحاب می کنیم عدالت زید را، جزء دیگر موضوع است.

پس این شرط درست نیست.

وانگهی چرا تعبیر بقاء موضوع می کنید؟

صاحب کفایه گفته من تضمین می کنم درست کنم عبارت را، فرموده: شرط استصحاب وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه است، موضوعا و محمولا باید قضیه متیقنه شما هم موضوعش و هم محمولش با این قضیه مشکوکه یکی باشد تا بشود استصحاب. کان زید عادل امس نشک فی انه عادل الیوم. وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه است. موضوع زید است که یکی است محمول هم عادل بودن است که یکی است. و هر کجا وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه حفظ شد استصحاب جاری است. تأمل بفرمائید در اینجا مطالبی است انشاء الله سریع عرض می کنیم. و الحمد لله رب العالمین.